

نماینده شخصی «داوید - بن گوریون»^{۶۷} نخست‌وزیر وقت اسرائیل با پیام مهمی از طرف او وارد تهران شده و با شاه مشغول مذاکره بود. این راز برای نخستین بار در کتابی که در سال ۱۹۸۸ از طرف یکی از مقامات امنیتی سابق اسرائیل در آمریکا منتشر شد فاش گردید و نظر به اهمیت آن در رابطه با سخنان آیت‌الله خمینی عیناً ترجمه می‌شود.

کتابی که به آن اشاره شد «مثلث ایرانی»^{۶۸} نام دارد که مربوط به روابط سه‌جانبه ایران و آمریکا و اسرائیل است. نویسنده کتاب «ساموئل سگو»^{۶۹} از مقامات امنیتی سابق اسرائیل می‌باشد که در بیش از سیصد صفحه کتاب خود تمام جزئیات مربوط به روابط ایران و اسرائیل را فاش می‌کند. نویسنده پس از اشاره به مسافرت‌های متعدد مقامات اسرائیلی، از جمله خود بن گوریون به ایران در سالهای قبل (از سال ۱۹۵۸ به بعد) به روابط ایران و اسرائیل در اوائل سال ۱۹۶۳ (اواخر سال ۱۳۴۱ و اوائل ۱۳۴۲) اشاره کرده و می‌نویسد:

«باوجود خطراتی که از طرف نیروهای مذهبی مخالف اسرائیل در ایران، متوجه شاه و منطقه شده بود، دولت اسرائیل از فشار خود به شاه ایران، برای برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین دو کشور نکاست. بن گوریون پس از اعلام طرح وحدت سه کشور مصر و سوریه و عراق، فرصت را برای تجدید تلاش در این زمینه مساعد تشخیص داد و روز ۲۳ مه سال ۱۹۶۳ (دوم خرداد ۱۳۴۲) طی نامه‌ای به‌عنوان شخص شاه، که به‌وسیله فرستاده ویژه‌ای به تهران ارسال گردید، متذکر شد که موقعیت ژئوپولیتیک ایران و اسرائیل ایجاب می‌کند که این دو کشور بر همکاری‌های خود برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی بیفزایند. بن گوریون با اشاره به همکاری‌های گذشته دو کشور در زمینه‌های نظامی و امنیتی و کشاورزی و تبلیغات، متذکر شد که همکاری در تمام این زمینه‌ها در صورت برقراری روابط کامل دیپلماتیک، بین دو کشور قابل توسعه است. بن گوریون همچنین تأکید نمود که تازمانی که روابط دو کشور جنبه محرمانه و اسرارآمیز دارد اسرائیل نمی‌تواند حداکثر امکانات خود را در ایران بکار بگیرد.»

«بن گوریون در نامه خود به نتایج وحدت مصر و سوریه و عراق اشاره کرده و

67- David Ben-Gurion

68- The Iranian Triangle

69- Samuel Segev

نوشته بود که افزایش قدرت و پرستیژ ناصر منافع حیاتی ایران و اسرائیل را به خطر خواهد انداخت. نخست‌وزیر اسرائیل همچنین متذکر شده بود که ناصر ممکن است به ماجراجوئی‌های تازه‌ای در خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های ساحلی خلیج، بخصوص کویت و همچنین خوزستان دست بزند و امنیت کشتیرانی را در کانال سوئز و شط العرب به خطر بیندازد و موانعی در راه عبور آزاد محموله‌های نفتی ایران و کویت بوجود آورد. بن‌گوریون در ادامه این مطلب نوشته بود که «موضع غیرمعموم» ایران در قبال اسرائیل دیکتاتور مصر را به ادامه ماجراجوئی‌های خود تشویق می‌کند و تنها از طریق «مخالفت جدی و فعال» با ناصر می‌توان او را وادار کرد که در داخل مرزهای کشور خود بماند و از توسعه‌طلبی و کسب قدرت و پرستیژ در دنیای عرب خودداری نماید.

«بن‌گوریون در ادامه نامه خود به شاه نوشته بود که ایران تنها کشوری نیست که اعراب می‌کوشند سیاستهای خود را در قبال اسرائیل به آن دیکته کنند، آنها سعی کردند از برقراری رابطه بین اسرائیل و تیوپی و قبرس و یونان هم جلوگیری به عمل آورند، ولی هر سه کشور مزبور مداخله اعراب را در امور داخلی خود رد کردند، و دلیلی بر خودداری ایران از اتخاذ چنین رویه‌ای وجود ندارد. نخست‌وزیر اسرائیل این غدر مقامات ایرانی را که مخالفت رهبران مذهبی مانع برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و اسرائیل است رد کرده و نوشته بود که همین رهبران مذهبی مخالف برقراری روابط سیاسی بین ایران و کشورهای ملحد کمونیست هستند، ولی ایران با همه این کشورها رابطه برقرار کرده است. بن‌گوریون در پایان نامه خود نوشته بود که توسعه همکاری بین اسرائیل و ایران نه فقط سیاست توسعه‌طلبی ناصر را در منطقه مهار خواهد کرد، بلکه کشورهای معتدل و میانه‌رو را هم تشویق خواهد نمود که در برابر او ایستادگی کنند.»

«شاه نامه بن‌گوریون را بادقت و علاقه زیادی خواند و به نماینده نخست‌وزیر اسرائیل گفت که کلمه به کلمه مضمون این نامه را تأیید می‌کند. او گفت که اگر خودش هم می‌خواست نامه‌ای درباره مسائل منطقه بنویسد همین کلمات و جملات را به کار می‌برد. شاه از ناصر به عنوان یک «دشمن» یاد کرد و گفت ناصر نه فقط کمک نظامی شوروی و دکترین نظامی شوروی را پذیرفته، بلکه عملاً تابع فلسفه سیاسی شوروی شده و شیوه‌های تبلیغاتی آنها را به کار می‌برد. شاه همچنین گفت سوریه و عراق هم کم و بیش مثل مصر هستند و امکان دخالت ترکیه در سوریه و اقداماتی را از طرف

ایران در عراق برای تقویت مخالفان رژیم‌های حاکم بر آن دو کشور عنوان نمود. در این میان شاه به نفوذ سیاسی اسرائیل در آمریکا اشاره کرد و از نخست‌وزیر اسرائیل خواست که از نفوذ خود در واشنگتن برای افزایش کمک نظامی آمریکا به ایران استفاده کند.»

«درباره مسئله روابط دیپلماتیک با اسرائیل، شاه گفت که موضع آقای بن‌گوریون را درک می‌کند، ولی بر این نکته تأکید نمود که مخالفت رهبران مذهبی در این مورد جدی و واقعی است. او گفت که «ملاها» از روابط او با اسرائیل برای خنثی کردن برنامه‌های اصلاحی وی بهره‌برداری می‌کنند. با وجود این شاه گفت که اگر طرح وحدت مصر و سوریه و عراق عملی بشود درباره موضوع برقراری روابط دیپلماتیک با اسرائیل تصمیم خواهد گرفت.»^{۷۰}

همانطور که اشاره شد، مطالب فوق درباره پیام خصوصی نخست‌وزیر اسرائیل به شاه و سفر نماینده او به تهران در اوائل خرداد ۱۳۴۲، برای نخستین بار در سال ۱۹۸۸ از طرف یک مقام امنیتی پیشین اسرائیل فاش شد و در خردادماه سال ۱۳۴۲ که آیت‌الله خمینی در سخنرانی معروف خود در مدرسه فیضیه قم به روابط ایران و اسرائیل حمله کرد، این رابطه کاملاً سری و محرمانه بود. ولی تأکید حضرت آیت‌الله خمینی به روابط اسرائیل با ایران در آن تاریخ، نشان می‌دهد که ایشان اطلاعات دقیقی درباره جریان این رابطه داشته‌اند و چه‌بسا که از موضوع پیام نخست‌وزیر اسرائیل به شاه و مسافرت نماینده او به تهران هم آگاه بوده‌اند.

سخنان آیت‌الله خمینی در روز عاشورا، که روز چهاردهم خرداد به اطلاع شاه رسید، به شدت او را عصبانی کرد و همان‌روز شخصاً دستور بازداشت ایشان را صادر نمود. آیت‌الله خمینی ساعت چهار بامداد روز پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، درحالی‌که صدها کماندو و افراد گارد اطراف محل اقامت ایشان را در قم محاصره کرده بودند، بازداشت و شبانه به تهران منتقل شد. خبر بازداشت آیت‌الله شبانه در قم منتشر شد و از سحرگاه آنروز تظاهرات عظیمی در شهر براه افتاد که منجر به دخالت پلیس و نیروهای نظامی و تیراندازی بسوی مردم شد. این خبر صبح همان روز در تهران هم پخش شد و با تعطیل

70- The Iranian Triangle- Samuel Segev. The Free Press.

New York 1988- pp 56-58.

بازار و میدان بارفروشان، تظاهرات بر ضد رژیم از جنوب تهران آغاز گردید. دانشگاه تهران هم تعطیل شد و دانشجویان با شعارهای انقلابی محوطه دانشگاه را ترک گفته به طرف کاخ سلطنتی براه افتادند.

نویسنده خود در مسیر میدان ارک تا میدان توپخانه و سپس در مسیر خیابان سپه تا کاخ مرمر شاهد تظاهرات روز ۱۵ خرداد بودم. تظاهرکنندگان که بعضاً مجهز به اسلحه سرد یا چوب و میله‌های آهنی بودند با شعارهای ضد رژیم، که برای نخستین بار پس از حوادث روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در خیابانهای تهران طنین‌انداز شده بود، در حرکت بودند. ساختمان اداره کل انتشارات و رادیو در میدان ارک اولین هدف تظاهرکنندگان بود و اداره تسلیحات ارتش در نزدیکی میدان توپخانه و چند ساختمان دولتی دیگر نیز در مسیر حرکت تظاهرکنندگان مورد حمله قرار گرفت. هدف بعدی و اصلی کاخ مرمر، محل اقامت شهری شاه بود و در این مرحله نیروهای ارتش وارد میدان شده و برای پراکنده ساختن تظاهرکنندگان بسوی آنها آتش گشودند.

عصر روز پانزدهم خرداد خیابانهای تهران از جمعیت خالی شده بود، ولی اتومبیل‌ها و اتوبوس‌های سوخته و واژگون شده و دک‌های تلفن که از جا کنده شده و شیشه‌های ساختمانهای دولتی که کف خیابانها را پوشانده بود و اثاثیه بعضی از این ساختمانها که هنوز در وسط خیابان می‌سوخت، از حوادث روزیکه تهران در پشت سر گذاشته بود حکایت می‌کرد. دولت برای جلوگیری از گسترش تظاهرات، که گمان می‌رفت در روزهای بعد هم ادامه خواهد یافت حکومت نظامی اعلام کرد و شبانه عده‌ای از روحانیون و کسانی که مظنون به فعالیت‌های مخالف دولت بودند بازداشت شدند. در شهرستانها نیز جمعی از روحانیون که به طرفداری از آیت‌الله خمینی شهرت داشتند دستگیر شدند، که از آنجمله آیت‌الله قمی در مشهد و آیت‌الله محلاتی در شیراز بازداشت و به تهران اعزام گردیدند.

پیروزی ظاهری شاه در جریان وقایع ۱۵ خرداد و خاموش کردن صداهای مخالف، سرآغاز دوره تازه‌ای از حکومت شاه است که «ریچارد کاتم» نویسنده و محقق معروف آمریکائی آنرا دوران دیکتاتوری شاهانه^{۶۱} می‌خواند و «باری روبین» محقق دیگر آمریکائی ضمن اشاره به قیام خونین ۱۵ خرداد، در وصف این دوران چنین

می‌نویسد:

«انقلاب سفید» شاه که در اصل برای جلب حمایت و خوشایند آمریکا طرح و تنظیم شده بود، و به نظر آمریکائیسها می‌توانست منشاء یک تحول عمیق و اساسی در جامعه ایران باشد در واقع نطفه انقلاب خونینی را که به سقوط شاه انجامید در بطن خود داشت. جمعی از رهبران بانفوذ و مذهبی که آیت‌الله خمینی در رأس آنها قرار داشت به مخالفت با برنامه‌های شاه برخاستند و با درگیری قم شهر مقدس مذهبی ایران و کشته شدن چندتن از طلاب علوم دینی انقلاب سفید شاه به خون آلوده شد... در ژوئن سال ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) بدنبال بازداشت آیت‌الله خمینی طرفداران او در تهران و چند شهر دیگر دست به تظاهرات پر دامنه‌ای زدند. این تظاهرات نیز با خشونت سرکوب شد و تعداد کشته شدگان از طرف مخالفان چندین هزار نفر اعلام گردید.

«مطبوعات و مقامات آمریکایی در آن زمان این تظاهرات را با برچسب «ارتجاعی» محکوم کردند و با شدت و حرارت بیشتری به دفاع از برنامه‌های «مترقی» شاه پرداختند، درحالی‌که این حوادث ریشه‌های عمیق‌تری داشت. علاوه بر احساسات و معتقدات عمیق مذهبی مردم که به رهبران مذهبی امکان می‌داد افکار عمومی را علیه برنامه‌های شاه، که مخالف موازین شرعی معرفی می‌شد بشورانند، نارضایتی عمومی بخصوص در میان مردم شهرنشین و طبقه متوسطی که در حال رشد بود، به این موج دامن می‌زد. بعلاوه رژیم در میان طبقه تحصیل کرده و روشنفکر هم پایگاهی نداشت و از نظر بسیاری از آنها مشروعیت خود را پس از حوادث سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) از دست داده بود.»

«باری روبین» سپس به نقل مطالبی که در این زمان به طرفداری از شاه و انقلاب سفید او در مطبوعات آمریکا منتشر می‌شد اشاره کرده و ادامه می‌دهد:

«پیروزی شاه در این مرحله قطعی به نظر می‌رسید و دولت آمریکا هم با رضامندی کامل از تحولی که در ایران روی داده بود بیش از پیش شاه را مورد حمایت قرار داد. باوجود این هنوز هم در وزارت خارجه آمریکا و سازمان سیا انتقاداتی از روش حکومت شاه و کارآئی دستگاه اداری او به عمل می‌آمد. برنامه اصلاحات ارضی شاه هم باینکه از آغاز مورد حمایت آمریکا بود به علت شتابزدگی و عدم پیش‌بینی‌های لازم، در مرحله اجرایی مورد انتقاد قرار گرفت و در گزارشی زیر عنوان «وضع ایران» که به تاریخ دهم آوریل سال ۱۹۶۳ از طرف سیا تهیه شده می‌خوانیم که تقسیم اراضی بین

کشاورزان و رها کردن دهقانان بحال خود موجب پس رفتن کشاورزی ایران خواهد شد. این پیش‌بینی به حقیقت پیوست و تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی و برنامه‌هایی که برای حمایت از کشاورزان به موقع اجرا گذاشته شد نتوانست همهٔ صدمات وارده به کشاورزی را در مراحل اولیهٔ اصلاحات ارضی جبران کند.»

«گزارش دفتر بودجهٔ آمریکا دربارهٔ چگونگی پیشرفت برنامه‌های اقتصادی ایران لحن انتقادآمیزتری داشت و سفیر وقت آمریکا در ایران «جولیوس هولمز» هم ضمن گزارشی به عنوان دین راسک وزیر خارجهٔ آمریکا، که بتاريخ پانزدهم مه ۱۹۶۳ ارسال شده است نوشت ایران فاقد مدیریت قوی و پرسنل فنی لازم برای اجرای طرح‌های مورد نظر شاه است. بعضی از برنامه‌ها جنبهٔ نمایشی دارد بی‌آنکه نتیجهٔ کار در درازمدت به‌درستی ارزیابی شود. یکی از این برنامه‌ها که بعدها رژیم را در تنگنا قرار خواهد داد توسعهٔ سریع دانشگاهها و امکانات آموزش عالی در ایران است، زیرا دانشجویان این دانشگاهها که بواسطهٔ سیستم پذیرفتن دانشجو از طریق مسابقه (کنکور) بیشتر از طبقات فقیر هستند کانون‌های اصلی مخالفت با رژیم را تشکیل می‌دهند، زیرا علاوه بر شرایط سخت زندگی، امکانات اشتغال آنها در آینده هم محدود است. بسیاری از استادان دانشگاهها خود از منتقدین و مخالفین رژیم هستند که باوجود کنترل و مراقبت دستگاههای امنیتی بااحتیاط و آرام آرام افکار خود را در دانشجویان تزریق می‌کنند.»

«هرچه بر قدرت شاه افزوده می‌شود گرایش او بسوی حکومت فردی افزایش می‌یابد. شخصیت‌های سیاسی که جرأت گفتن حقایق ناخوش آیند را به او دارند به‌تدریج طرد می‌شوند و مشاوران صدیق جای خود را به متملقین بله‌قربان گو می‌دهند. اکثریت مردم شاه را مورد حمایت و حتی دست‌نشاندهٔ آمریکا می‌دانند... محبوبیت آمریکا در ایران به‌سرعت سیر نزولی می‌پیماید و آمریکا در نظر مردم ایران به‌تدریج در نقش کهنهٔ امپریالیسم انگلیس ظاهر می‌شود...»

«واقعیتی که نمی‌توان منکر آن شد این است که سیاست آمریکا در ایران از اواسط دههٔ ۱۹۶۰ بیش از پیش به شخص شاه متکی می‌شود. تجارب گذشتهٔ آمریکا در ایران نشان می‌دهد که شاه تکیه‌گاه اطمینان‌بخشی نیست، ولی «آلترناتیو» یا نقطهٔ اتکای دیگری وجود ندارد. شاه که کم‌کم پا به سن می‌گذارد رؤیاهای دور و درازی دارد و با شعار «هرچه زودتر بهتر» می‌خواهد آرزوهای خود را یکی پس از دیگری جامهٔ عمل بپوشاند. به‌نظر او احیای ناسیونالیسم ایرانی تنها راه رسیدن به عظمت گذشته است و

قدرت نظامی و شکوه سلطنت را نخستین گام در این راه به شمار می‌آورد. اما برخلاف دیکتاتورهای دیگری که در کشورهای دیگر جهان سوم پا به عرصه وجود نهاده‌اند شاه جاذبه و نفوذ معنوی لازم را در افکار عمومی مردم کشور خود ندارد و نمی‌تواند از پشتیبانی و مشارکت اکثریت مردم در اجرای برنامه‌های خود برخوردار شود. احزاب سیاسی ریشه‌ای در جامعه ندارند و تظاهراتی که گاه و بیگاه به مناسبت‌هایی ترتیب داده می‌شود نمایشی و بی‌محتواست. در یک کلام شاه آسمان خراش‌های مدرنیسم را بدون یک زیربنای استوار سیاسی و بدون محاسبات ضروری برای چنین بنای عظیمی بالا می‌برد.»

«قتل کندی در نوامبر سال ۱۹۶۳ و آغاز ریاست جمهوری جانسون که پنج سال بطول می‌انجامد نقطه عطفی در تاریخ روابط ایران و آمریکا است. جانسون با گرفتاریهای جنگ ویتنام که در تمام مدت ریاست جمهوری گریبانگیر اوست و طرح‌هایی که برای اصلاحات اجتماعی در آمریکا دارد فرصت زیادی برای نظارت بر اعمال شاه ندارد. از فشار آمریکا برای رفورم سیاسی و برنامه توسعه اقتصادی در ایران کاسته می‌شود. شاه کم و بیش به حال خود رها می‌گردد و در اواخر حکومت جانسون نقشه‌های خود را برای تبدیل ایران به بزرگترین قدرت نظامی در منطقه خلیج فارس به واشنگتن می‌قبولاند.»^{۷۲}

بعد از وقایع خونین پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و سرکوبی و بازداشت مخالفان، شاه که خود را بر اوضاع مسلط می‌دید برنامه‌های انقلاب سفید خود را با جسارت بیشتری دنبال کرد. در تابستان سال ۱۳۴۲ اجتماعی بنام کنگره آزادزنان و آزادمردان در تهران تشکیل شد و صورت نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی را، که برای نخستین بار نام زنان هم در میان آنها دیده می‌شد، اعلام کرد. اکثریت قریب به اتفاق نامزدهای این کنگره در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی پیروز شدند و بزرگترین گروهی که در میان نامزدهای این کنگره به مجلس راه یافت اعضای «کانون مترقی» بودند که حسنعلی منصور پسر رجبعلی منصور (نخست‌وزیر رضاشاه و محمدرضاشاه که بیشتر بنام علی منصور شهرت داشت) در سال ۱۳۴۰ آنرا بوجود

۷۲- جنگ قدرتها در ایران - نویسنده باری روبین. مترجم محمود طلوعی. ... صفحات

آورده و عده‌ای از تحصیل کرده‌های اروپا و آمریکا را در آن جمع کرده بود. کانون مترقی به طرفداری از سیاست آمریکا در ایران شهرت داشت و بموجب اسنادی که بعد از انقلاب منتشر شد یک دیپلمات ارشد آمریکائی در ایران، بنام «یاتسویچ» در تشکیل این سازمان و ارتقاء حسنعلی منصور تا مقام نخست‌وزیری نقش موثری ایفا نمود.^{۷۳}

در تمام مدت باقیمانده دوران نخست‌وزیری علم، که تا اواسط اسفند سال ۱۳۴۲ به طول انجامید، آیت‌الله خمینی در زندان یا تحت نظر بود. آیت‌الله خمینی ابتدا در پادگان قصر و سپس پادگان عشرت‌آباد زندانی بودند تا اینکه پس از فریب دو ماه زندان نخست به یکی از خانه‌های امن ساواک در تهران انتقال یافتند و سرانجام به خانه یکی از تجار تهران بنام آقای روغنی نقل مکان کردند، ولی در این خانه هم تحت نظر بودند. در مدت زندان آیت‌الله خمینی عده‌ای از علمای حوزه‌های علمیه قم و مشهد و همچنین علمای اکثر شهرستانها به‌عنوان اعتراض به بازداشت ایشان به تهران مهاجرت کرده بودند که بعد از آزادی آیت‌الله خمینی از زندان به تدریج به مراکز خود مراجعت نمودند.^{۷۴}

در اسفند ماه سال ۱۳۴۲، حسنعلی منصور با تمهید مقدمات قبلی و حمایت جدی آمریکائیه‌ها، بجای علم به نخست‌وزیری منصوب شد. قبل از انتصاب منصور به مقام نخست‌وزیری، کانون مترقی او به حزب جدیدی بنام «ایران نوین» تبدیل شده و اکثریت نمایندگان مجلس هم به این حزب پیوسته بودند. به این ترتیب منصور ظاهراً به‌عنوان لیدر حزب اکثریت به نخست‌وزیری برگزیده شد و یاران علم در مجلس هم با تشکیل فراکسیون حزب مردم ظاهراً در صف اقلیت قرار گرفتند. اولین ژست منصور در

۷۳- سرهنگ گراتیان یاتسویچ، که بیش از شش سال از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ به‌عنوان دیراول سفارت آمریکا و سپس وزیر مختار در ایران فعالیت می‌کرد یک خلبان اهل یوگسلاوی بود که در زمان جنگ دوم جهانی با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده شد و بعد از آنکه به تبعیت آمریکا درآمد در سازمان سیا استخدام شد. یاتسویچ در پوشش عناوین دیپلماتیک ریاست شبکه سیا را در ایران به‌عهده داشت.

۷۴- اسامی ۴۵ تن از علمای مهاجر در کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» چاپ شده است که از آن جمله می‌توان به اسامی آقایان شریعتمداری، مرعشی نجفی، میلانی، منتظری، خادمی، صدوقی بزدی، خاتمی، بنی‌صدر همدانی، سیداحمد خسروشاهی و علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی اشاره کرد.

مقام نخست‌وزیری اعزام دکتر جواد صدر وزیر کشور برای ملاقات با آیت‌الله خمینی و دلجوئی از ایشان بود. منصور سپس نطقی در تجلیل از مقام روحانیت ایراد کرد و سرانجام روز هفدهم فروردین سال ۱۳۴۳ بعد از دومین ملاقات وزیر کشور با آیت‌الله خمینی ترتیب آزادی و مراجعت ایشان به قم داده شد. در دومین روز مراجعت آیت‌الله خمینی به قم، وزیر کشور بار دیگر به ملاقات ایشان رفت و مجدداً «مراتب اخلاص و ارادت هیئت دولت و شخص نخست‌وزیر را به ایشان ابلاغ داشت و آنگاه که از محضر ایشان بیرون آمد دستور داد که کوچه امام خمینی را تا سر خیابان آسفالت کنند و لامپ‌های پرنور به چراغ برق‌های کوچه و دم درب منزل ایشان بزنند. بدنبال دستور وزیر کشور از صبح تا ظهر بیشتر طول نکشید که سراسر کوچه تا سر خیابان که بیش از صد متر است آسفالت شد!»^{۷۵}

منصور گمان می‌کرد که با این اقدامات می‌تواند زمینه آشتی و تفاهم با روحانیت را فراهم سازد و برنامه‌های خود را بدون دردسر و مزاحمت به انجام برساند، ولی آیت‌الله خمینی در چهارمین روز آزادی و مراجعت به قم در ملاقات با نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران و بازاریان که خواهان اقدام برای آزادی زندانیان سیاسی، از جمله آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان بودند اظهار داشتند «از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس افسرده نباشید. تا این چیزها نباشد کارها درست نمی‌شود، تا زندان رفتن‌ها نباشد پیروزی بدست نمی‌آید. هدف بزرگتر از آزاد شدن عده‌ایست... هدف اسلام است، استقلال مملکت است. طرد عمال اسرائیل است... الان تمام اقتصاد مملکت در دست اسرائیل است. عمال اسرائیل اقتصاد ایران را قبضه نموده‌اند...»

آیت‌الله خمینی سپس به مطالبی که در روزنامه اطلاعات درباره حمایت روحانیون از انقلاب سفید نوشته شده بود پاسخ داده و گفتند «در این روزنامه کثیف تحت عنوان اتحاد مقدس در سرمقاله نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیون با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند. کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ این انقلاب مربوط به روحانیت و مردم نیست! آقایان که در دانشگاه هستید برسانید به همه که روحانیت با این انقلاب موافق نیست... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط

روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم...»^{۷۶}

آیت‌الله خمینی بدنبال این نطق، به مناسبت‌های مختلف، از جمله سالگرد فاجعه ۱۵ خرداد و رأی دادگاه تجدیدنظر درباره محکومیت آقایان طالقانی و بازرگان اعلامیه‌هایی منتشر کرده و مطالبی ایراد نمودند، که دولت عکس‌العملی در برابر آن نشان نمی‌داد، تا اینکه مسئله اعطای مصونیت سیاسی به کارکنان هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران پیش آمد. از آنجائی که این واقعه نقطه عطف مهمی در تاریخ حوادث پیش از انقلاب در ایران به‌شمار می‌آید و عامل اصلی دستگیری مجدد و تبعید آیت‌الله خمینی از ایران و عواقب بعدی آنست، این موضوع را بیشتر می‌شکافیم و نخست چگونگی تصویب این لایحه در مجلس، با استفاده از صورت جلسه رسمی مجلس شورای ملی (مورخ ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳) و سپس پیامدهای آن را به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم. توضیح اینکه لایحه اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا قبلاً تقریباً بدون هیچگونه بحثی به تصویب مجلس سنا رسیده بود. عنوان لایحه «اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا در ایران از مصونیت‌ها و معافیت‌های قرارداد وین» بود، و چون قرارداد وین هنوز در مجلس تصویب نشده بود دولت می‌بایست ابتدا قرارداد وین را به تصویب مجلس برساند و سپس لایحه اجازه استفاده مستشاران نظامی آمریکا را از مصونیت‌ها و معافیت‌های مندرج در این قرارداد مطرح نماید. با شتابی که دولت منصور برای تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی آمریکا داشت، در یک جلسه تقاضای تصویب هر دو لایحه را نمود و شخص نخست‌وزیر برای به‌تصویب رساندن این لوایح در مجلس حضور یافت. با مباحثاتی که در اطراف تعهدات ایران در قرارداد وین به‌عمل آمد وقت جلسه رو به اتمام بود و قاعدتاً طرح لایحه بعدی به جلسه دیگری موکول می‌شد، ولی منصور، که گویا مأموریت داشت لایحه مربوط به مصونیت مستشاران نظامی آمریکا را در همان جلسه به تصویب برساند، و یا نگران بروز مشکلاتی در تصویب این لایحه در جلسه بعد بود اصرار ورزید که تکلیف لایحه در همان جلسه روشن بشود و با استفاده از

۷۶- نقل از متن چاپی فرمایشات حضرت آیت‌الله‌المعظمی خمینی خطاب به دانشجویان و

بازاریان که در صفحات ۶۵۶ و ۶۵۷ کتاب «بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی» گراور شده است.

تنگی وقت یا عدم اطلاع نمایندگان از اهمیت موضوع کار را بدون در دسر به انجام برساند.

جلسه مجلس، که معمولاً ساعت یک بعد از ظهر خاتمه می‌یافت، تا ساعت پنج بعد از ظهر بطول انجامید. چندتن از نمایندگان در مخالفت با این لایحه صحبت کردند و از آن جمله آقای سرتیپ‌پور موارد تناقض لایحه را با اصول قانون اساسی برشمرد، زهتاب‌فرد ضمن مخالفت با لایحه بامهارت از «یاتسویچ» (رئیس سیا در ایران که قبلاً به مناسبات او با منصور اشاره شد) و اینکه وی مستأجر آقای منصور بوده است نام برد و صادق احمدی گفت «این کار خطرناک است و خدای نخواستہ واقعه سقاخانه را تکرار خواهید کرد... وقتی که من دیدم بچہام زیر اتومبیل یک آمریکائی رفت و هیچ مرجعی ندارم که شکایت بکنم چه کار می‌کنم؟ می‌روم آمریکائی را می‌کشم!...». منصور شخصاً به یک‌کایک نمایندگان مخالف جواب می‌داد و بخصوص در برابر سخنان زهتاب‌فرد و اشاره او به «یاتسویچ» حساسیت نشان داد و گفت «مغالطه کردن در این مسایل و نکاتی که اتکاء به صحبتش نباشد بهتر است در یک مکانی مثل مجلس شورای ملی ذکر نشود، چنانکه اشاره کردند که بنده مستأجر جری دارم. بنده غیر از خانه مسکونی‌ام خانه‌ای ندارم و در آن خودم ساکن هستم و مستأجر جری هم ندارم... اینکه ایشان در چنین مملکتی و پشت چنین تریبونی اجازه بدهند که بگویند یک خارجی ممکن است در سرنوشت مملکت ایران دخالت داشته باشد، اینها مسائلی نیست که قابل عفو و اغماض باشد...»

بهر حال لایحه مصونیت اعضای هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران سرانجام با اکثریت ۷۴ رأی موافق در مقابل ۶۱ رأی مخالف به تصویب رسید و اینکه بیش از شصت نفر از نمایندگان، که نیمی از آنها عضو حزب اکثریت (ایران نوین) بودند جرأت کردند به این لایحه رأی مخالف بدهند بخاطر این بود که به پیشنهاد عده‌ای از نمایندگان رأی مخفی و با مهره سیاه و سفید گرفته شد و منصور دیگر نتوانست اعضای حزب خود را بخاطر رأی مخالف به لایحه دولت مواخذه نماید.

شدیدترین واکنش در برابر تصویب لایحه اعطای مصونیت به مستشاران آمریکائی از طرف آیت‌الله خمینی بروز کرد و نطق شدیدالحن ایشان در مخالفت با این لایحه که از آن به‌عنوان احیای کاپیتولاسیون نام برده شد یادآور سخنان روز عاشورای

سال قبل بود که به بازداشت ایشان و وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منتهی گردید. آیت‌الله خمینی در روز میلاد حضرت فاطمه (ع) سخنان خود را با آیه استرجاع (انالله و انا الیه راجعون) و این جملات شروع کردند که «من تأثرات قلبی خود را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. از روزیکه مسائل اخیر ایران را شنیدم خوابم کم شده، ناراحت هستم، قلبم در فشار است، من با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم تا چه وقت مرگ پیش بیاید.»

آیت‌الله خمینی پس از این مقدمه گفتند «ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند. عزا کردند و چراغانی کردند، عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. ما را فروختند. استقلال ما را فروختند، باز هم چراغانی کردند، پایکوبی کردند... اگر من بجای اینها بودم این چراغانی‌ها را منع می‌کردم، می‌گفتم بیرق سیاه بالای سر بازارها بزنند، بالای سر خانه‌ها بزنند، چادرسیاه بالا ببرند!... عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت. عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند.»

آیت‌الله خمینی در دنباله سخنان خود چنین گفت:

قانونی به مجلس بردند که در آن، اولاً ما را ملحق کردند به «پیمان وین» و ثانیاً الحاق کردند به آن که تمام مستشاران نظامی آمریکا، با خانواده‌هایشان، با کارمندان فیشان، با کارمندان اداریشان، با خدمه‌شان و با هرکس که به آنها بستگی دارد، از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند.

اگر یک خادم آمریکائی، یا یک آشپز آمریکائی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پای خود منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلو او را بگیرد! دادگاههای ایران حق محاکمه ندارد! باید پرونده به آمریکا برود! و در آنجا اربابها تکلیف را معین کنند!

دولت سابق این طرح را تصویب کرده بود و به کسی نگفت، دولت حاضر این تصویب‌نامه را چندی پیش به مجلس سنا برد و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کرد و باز نه‌شان درنیامد، چندروز پیش این تصویب‌نامه را به مجلس شورا بردند. در آنجا صحبت‌هایی شد، بعضی از وکلا مخالفتهائی کردند، لیکن مطلب را گذراندند، دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد، ملت ایران را از سگهای آمریکائی پست‌تر کردند! اگر کسی یک سگ آمریکائی را با اتومبیل زیر بگیرد او را بازخواست می‌کنند. حتی اگر شاه ایران یک سگ آمریکائی را زیر بگیرد مورد بازخواست قرار می‌گیرد، ولی چنانچه یک آشپز آمریکائی شاه ایران را زیر بگیرد،

بزرگترین مقام را زیر بگیرد کسی حق تعرض ندارد.

چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند، آمریکا خواست که این کار انجام
شود.

بعد از چندروز یک وام دویست میلیون دلاری از آمریکا تقاضا کردند، مورد
تصویب قرار گرفت که در ظرف پنج سال مبلغ مزبور را به دولت ایران بپردازند و
در ظرف ده سال ۳۰۰ میلیون دلار باز پس بگیرند.

آقایان! من اعلام خطر می‌کنم.

ای ارتش ایران! من اعلام خطر می‌کنم.

ای سیاسیون ایران! من اعلام خطر می‌کنم.

ای بازرگانان ایران! من اعلام خطر می‌کنم.

ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می‌کنم.

ای فضلا! ای طلاب! ای حوزه‌های علمیه! ای قم! ای مشهد! ای تهران! ای

شیراز! من اعلام خطر می‌کنم.

خطر دارد. معلوم می‌شود زیر پرده چیزهایی هست که ما نمی‌دانیم. در مجلس
گفتند نگذارید پرده‌ها بالا برود. معلوم می‌شود برای ما خوابهائی دیده‌اند... از این
بدتر چه خواهند کرد؟ از اسارت بدتر چیست؟ از ذلت بدتر چیست؟ چه
می‌خواهند بکنند؟ اینها چه خیالی دارند؟ این قرضه دلار چه به سر این ملت آورد؟
آیا باید این ملت فقیر در عرض دهسال صد میلیون دلار - هشتصد میلیون تومان -
نفع پول به آمریکا بدهد؟ در عین حال برای چنین قرضه‌ای ما را بفروشید؟

نظامی‌های آمریکا و مستشاران نظامی آمریکا برای شما چه نفعی دارند؟ اگر
این مملکت اشغال آمریکاست پس چرا اینقدر عریده می‌کشی؟ چرا اینقدر دم از
ترقی می‌زنی؟ اگر این مستشاران نوکر شما هستند پس چرا از اربابها بالاترشان
می‌برید؟ اگر نوکرند با آنها مثل سایر نوکرها عمل کنید. اگر کارمند شما هستند
شما هم مثل سایر ملل که با کارمندانشان عمل می‌کنند با اینان رفتار نقائید. اگر
مملکت ما اشغال آمریکاست اعلام کنید. پس ما را هم از این مملکت بیرون بریزید.

آیت‌الله خمینی علاوه بر این سخنرانی که قسمت‌هایی از آن نقل شده، اعلامیه
شدیداللحنی هم در رد مصوبه مربوط به مصونیت مستشاران آمریکائی صادر کردند که
چهل هزار نسخه از آن فقط در تهران چاپ و منتشر شد. آیت‌الله خمینی در این اعلامیه
موکداً اعلام داشتند که مصوبه مزبور مخالف اسلام و قرآن و بی‌اعتبار است و از ارتش
ایران خواستند که این ننگ را از دامن خود پاک کنند.

شب سیزدهم آبان سال ۱۳۴۳، یک هفته پس از انتشار اعلامیه فوق‌الذکر، آیت‌الله خمینی برای دومین بار شبانه در قم بازداشت و به تهران منتقل شد و این بار ایشان را بجای بازداشتگاه مستقیماً به فرودگاه مهرآباد برده و پیش از طلوع آفتاب، با هواپیمائی که آماده پرواز بود از ایران خارج کردند. مقصد هواپیما ترکیه بود، که قبلاً ترتیب اقامت ایشان بحال تبعید در آن کشور داده شده بود. همانروز عصر سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در اطلاعیه مختصری اعلام داشت که «طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی، چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد لذا در تاریخ ۱۳ آبانماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید».

صدور چنین اطلاعیه‌ای از طرف سازمان امنیت تا آن تاریخ سابقه نداشت، زیرا اعتراف به تبعید یک مرجع تقلید، آن هم بدون رسیدگی به اتهامات منتسبه در مراجع قضائی، خود مبین قانون شکنی این دستگاه بود و انتشار چنین اطلاعیه‌ای در آن شرایط از شتابزدگی یا ناآگاهی مسئولین امر حکایت می‌کرد.

بعد از دستگیری و تبعید آیت‌الله خمینی عده کثیری از اطرافیان و طرفداران ایشان نیز در قم و تهران و مشهد و سایر شهرستانها بازداشت شدند، ولی با همه این تدابیر کمتر از سه ماه بعد از تبعید آیت‌الله خمینی، حسنعلی منصور بدست یک گروه مذهبی که علاوه بر منصور، برای قتل شاه و نصیری (رئیس ساواک) و علم و اقبال هم نقشه کشیده بودند به قتل رسید و در فروردین ماه سال ۱۳۴۴ نیز خود شاه در کاخ مرمر برای دومین بار، و این بار بدست یک فرد مذهبی مورد سوء قصد قرار گرفت. آیت‌الله خمینی پس از قریب یکسال زندگی بحال تبعید در ترکیه به عراق انتقال یافتند و دوره جدیدی از مبارزات سیاسی خود را در حوزه علمیه نجف آغاز کردند.

دوران حکومت مطلقه شاه

افزایش درآمد نفت و بلند پروازیهای شاهانه

حسنعلی منصور روز ششم بهمن سال ۱۳۴۳، که مصادف با دومین سالگرد انقلاب سفید شاه بود درگذشت و شاه برای جانشینی او امیرعباس هویدا وزیر دارائی کابینه منصور را انتخاب کرد. هویدا فقط یازده ماه سابقه وزارت در کابینه منصور را داشت و بالاترین سمت دولتی او قبل از این تاریخ عضویت هیئت مدیره شرکت نفت بود. علت انتخاب هویدا به مقام نخست‌وزیری، باوجود شخصیت‌های دیگری که سابقه و صلاحیت بیشتری برای احراز این مقام در آن شرایط حساس داشتند روشن نیست، مگر اینکه بگوئیم همان شرایط و عواملی که منصور را به نخست‌وزیری رساند، نزدیکترین دوست و محرم اسرار او را نیز به جانشینی وی نشانند. در هر حال هویدا بقدری برای احراز مقام نخست‌وزیری کوچک و نامناسب به نظر می‌رسید، که از همان ابتدا همه او را به عنوان یک نخست‌وزیر موقت یا «محلل» تلقی می‌نمودند و در همان دو سه ماه اول انتظار تغییر او را داشتند.

اما هویدا نه فقط دو سه ماه اول و دو سه سال اول نخست‌وزیری خود را در پشت سر نهاد، بلکه قریب سیزده سال بر مسند نخست‌وزیری باقی ماند و رکورد دوران صدارت را در تاریخ مشروطیت ایران شکست. راز بقای او را در این مقام باید در همان حقارت و عدم تناسب او برای تصدی این مقام جستجو کرد، زیرا هویدا از نخستین روز تصدی مقام نخست‌وزیری، برای حفظ خود در این مقام رسم اطاعت و بندگی از شاه را پیشه کرد و در این طریق از همه پیشینیان خود پیشی گرفت. شاه هم در وجود هویدا،

که شاید در ابتدا واقعاً او را بطور موقت برای جانشینی نخست‌وزیر مقتول خود در نظر گرفته بود، شخصیت ایده‌آل خود را یافت و دلیلی برای تغییر او ندید، خاصه که هویدا با زبان‌دانی و چرب‌زبانی خود توجه و علاقهٔ سفیران خارجی را نیز بسوی خود جلب کرده بود و سیاستهای خارجی هم فشاری برای تغییر او به شاه وارد نمی‌کردند.

دوران طولانی نخست‌وزیری هویدا، دوران حکومت مطلقهٔ شاه بر کشور بود، زیرا هویدا بدون اجازهٔ شاه و بدون کسب موافقت شاه در هیچ مورد مهمی گام بر نمی‌داشت. در مسائل مربوط به سیاست خارجی و امور نظامی، هویدا به خود اجازهٔ کوچکترین مداخله‌ای نمی‌داد؛ وزیران امور خارجه در واقع منشی شاه بودند و غالباً در جلسات هیئت دولت هم شرکت نمی‌کردند. وزیر جنگ فقط تصویب‌نامه‌های مربوط به امور نظامی یا قراردادهای خرید اسلحه را که می‌بایست به تصویب هیئت دولت برسد به جلسه کابینه می‌آورد و وزیران بدون چون و چرا آنها امضاء می‌کردند. در سایر امور کشور هم تمام تصمیمات مهم با کسب نظر و موافقت قبلی اعلیحضرت اتخاذ می‌گردید و بحث و گفتگوی جلسات هیئت دولت منحصر به مسائل کوچک و پیش‌پاافتاده‌ای بود که شاه فرصتی برای رسیدگی به آنها نداشت و یا خود ذیل گزارشاتی که برای کسب اجازه نزد او فرستاده می‌شد، اخذ تصمیم را به نخست‌وزیر یا هیئت دولت محول می‌نمود.

هویدا از اینکه خود را آلتی بی‌اراده و مجری منویات شاه معرفی کند ابا نداشت و با همین شگرد کسانی را که قصد انتقاد از اعمال و سیاستهای او را داشتند خلع سلاح می‌کرد. در مجلسی خود شاهد این صحنه بودم که وقتی ناطق ضمن انتقاد ملایمی از دولت از شاه به عنوان «شخص اول مملکت» نام برد، هویدا با چهرهٔ برافروخته پشت تریبون رفت و گفت «مگر ما شخص دومی هم در این مملکت داریم که شما از شاهنشاه به عنوان شخص اول نام می‌برید؟ همهٔ ما مطیع و فرمانبر اعلیحضرت هستیم و شخص دومی در این مملکت وجود ندارد!». هرچند همین آقای هویدا وقتی از مقام نخست‌وزیری برکنار شد، حتی در زمانی که مقام وزارت دربار را داشت به زبان دیگری سخن می‌گفت، و یک روز در پاسخ سفیر انگلیس که از او پرسیده بود «چرا شاه به تمایلات و خواستهای مردم برای برقراری رابطه و گفتگو با آنها پاسخ مثبت نمی‌دهد» گفت «شما مفهوم گفت و شنود (دیالوگ) را از نظر اعلیحضرت همایونی می‌دانید! از نظر ایشان گفت و شنود یعنی اینکه من می‌گویم شما بشنوید. او همین است و تغییر

نخواهد کرد!»^{۷۷}

دوران حکومت سیزده ساله هویدا، دوران بزرگترین فرصت‌ها برای پیشرفت و ترقی ایران بود: آمریکا به علت گرفتاری در جنگ ویتنام و عوارض ناشی از آن مداخلات خود را در ایران و سایر نقاط جهان به حداقل رسانده بود، انگلستان از خلیج فارس خارج شده و دست ایران را در این منطقه باز گذاشته بود و دولت شوروی نیز حزب توده و عوامل پیشین خود را در ایران رها کرده و به توسعه روابط اقتصادی با ایران و نفوذ در این کشور از طریق مشارکت در احداث کارخانه ذوب آهن یا ماشین‌سازی بسنده کرده بود. علاوه بر این، شرایطی که بعد از چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ (مهرماه ۱۳۵۲) در جهان پیش آمد، به کشورهای صادرکننده نفت امکان داد که بهای نفت صادراتی خود را، در عرض سه ماه، چهاربرابر کنند. درآمد نفت ایران ناگهان از رقم چهار پنج میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به بیش از بیست میلیارد دلار در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ رسید، که با یک برنامه‌ریزی صحیح اقتصادی صعود ایران به مقام یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر بود. اما از این فرصت طلائی، نه فقط برای استحکام زیربنای اقتصاد کشور، بجا و به‌نحو شایسته‌ای استفاده نشد، بلکه با اسراف و تبذیر و ریخت و پاش، که فساد مالی و سوءاستفاده‌های کلان و افزایش اختلاف طبقاتی و تورم و گرانی را بدنبال داشت، انتظام امور از هم گسیخت، و دلارهای نفتی که می‌توانست رفاه و آسایش برای جامعه فراهم آورد بدر نارضایی و نفاق و اختلاف در جامعه را کاشت.

بخش اعظم درآمدهای نفتی، که از سال ۱۳۵۲ به بعد نصیب ایران شد، صرف برنامه‌های بلندپروازانه و تبدیل ایران به بزرگترین قدرت نظامی منطقه و خرید انواع سلاحها از کشورهای مختلف جهان شد. برای اینکه به طرز تفکر شاه در این دوران، که اوج قدرت اوست، پی ببریم نقل بخشی از خاطرات «ژیسکار دستن»^{۷۸} رئیس‌جمهور سابق فرانسه درباره گفتگوهای او با شاه در زمستان سال ۱۹۷۵ (اواخر سال ۱۳۵۳)

۷۷- غرور و سقوط. بقلم آنتونی پارسونز سفیر سابق انگلیس در ایران. مترجم محمود

طلوعی (راستین). انتشارات هفته. صفحه ۱۰۱.

کفایت می‌کند. شاه در آن تاریخ، طبق معمول همه ساله، برای استراحت و ورزشهای زمستانی به ویلای خود در «سن موریتز»^{۷۱} سویس رفته بود و رئیس‌جمهور فرانسه، که نگران افزایش مجدد قیمت نفت و آثار فاجعه‌بار آن برای اقتصاد فرانسه بود، تصمیم گرفت برای جلب موافقت شاه با متوقف ساختن سیر صعودی قیمت‌های نفت به ملاقات او در «سن موریتز» برود. شاه در آن‌زمان به «عقاب اوپک» شهرت یافته و نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش قیمت نفت بازی می‌کرد و جلب موافقت او به متوقف ساختن سیر صعودی قیمت نفت آنقدر ارزش و اهمیت داشت که رئیس‌جمهور فرانسه تشریفات معمول در ملاقات سران کشورها را کنار گذاشته و برای ملاقات با شاه رهسپار ویلای خصوصی او در سن موریتز بشود. ژیسکار دستن پس از شرح مقدماتی درباره سفر خود به سن موریتز و برخورد اولیه با شاه و صرف ناهار با او به موضوع اصلی مذاکرات خود با شاه پرداخته و چنین می‌نویسد:

... شاه طرفدار افزایش قیمت نفت است و نمایندگان او در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) از این تز دفاع می‌کنند. من صحبت خود را با طرح این موضوع آغاز می‌کنم و هشدار می‌دهم: «بهای نفت هم‌کنون خیلی بالاست. افزایش قیمت نفت همه کشورهای صنعتی را دچار بحران کرده است. این کشورها با شما منافع مشترک دارند و بعضی متحد شما هستند. تجدیدنظری در قیمت نفت لازم بوده و من در این‌مورد مخالفتی ندارم. ولی شنیده‌ام که شما می‌خواهید از این هم فراتر بروید. بحرانی که بر اثر افزایش مجدد قیمت‌های نفت بوجود می‌آید تکان‌های سیاسی شدیدی در کشورهای ما بوجود خواهد آورد. آیا این با منافع واقعی ایران مطابقت دارد؟»

او در پاسخ من گفت «کشورهای صنعتی با خرید نفت ما به قیمت تقریباً هیچ سالیان دراز منابع ما را نه غارت برده‌اند، حالا ما توانستیم این وضع را دگرگون کنیم و آنچه کرده‌ایم جز عدالت چیزی نبوده است. اگر شما مسیر قیمت نفت را در یک دوره طولانی با نرخ تورم جهانی مقایسه کنید متوجه خواهید شد که شما هنوز هم نفت را به قیمتی ارزانتر از سال ۱۹۶۰ خریداری می‌کنید.»

شاه سپس به اتکاء آمار و ارقام نه تجزیه و تحلیل نظریات خود می‌پردازد. من در پاسخ او می‌گویم: «ممکن است همین‌طور باشد، ولی آن تحول تدریجی بوده و

شما یکباره می‌خواهید آنرا جبران کنید. این کار از طرفی موجب برهم خوردن موازنه پرداخت‌های کشورهای واردکننده نفت می‌شود و از طرف دیگر انباشته شدن ثروتی که به طرف کشورهای صادرکننده نفت سرازیر می‌گردد باعث تورم خواهد شد.»

شاه ادامه داد: «اما ما به این پول احتیاج داریم. طولانی‌ترین مرز ما با کشور شوروی است. من برای دفاع از این مرزها نمی‌توانم روی هیچکس حساب بکنم. آمریکاییها به ما می‌گویند اگر خطر متوجه کشور باشد به کمک ما خواهند آمد. اما من باور نمی‌کنم آنها به خاطر ما از خطر یک جنگ اتمی استقبال کنند. من می‌خواهم ایران را به سومین قدرت نظامی جهان تبدیل کنم!»

من به‌زحمت می‌توانم آنچه را که می‌شنوم، باور کنم. چهره او هنگام بیان این مطلب برآشفته است. و او در میان حیرت من به استدلال خود ادامه می‌دهد: «این مطلب ممکن است موجب شگفتی شما بشود، ولی ایران می‌تواند سومین قدرت نظامی جهان بشود! ما می‌توانیم بهترین هواپیماهای آمریکائی را بخریم که کیفیت خیلی بالاتری نسبت به هواپیماهای شوروی دارند». او سپس انواع این هواپیماها را برای من شماره می‌کند و ادامه می‌دهد: «برای نیروی زمینی، ما تانک و توپخانه و ادوات زرهی خود را از هرجا که بهترین آنها را تولید می‌کنند خریداری خواهیم کرد. من حاضرم از شما این خریدها را بکنم. و بالاخره ما باید برای صنایع خودمان پول داشته باشیم. شما از برنامه‌های ما اطلاع دارید: صنایع نفتی که امر واضحی است، ولی علاوه بر آن ما باید صنایع فلزی و تولید کود شیمیائی را توسعه بدهیم، و همچنین صنایع اتمی که پس از نفت انرژی مورد نیاز ما را تأمین کند.»

... من منفجر می‌شوم و می‌گویم: «ولی اعلیحضرتا، شما دارید مقدمات یک انقلاب را فراهم می‌کنید! اکثریت مردم ایران هنوز در روستاها زندگی می‌کنند. شما نمی‌توانید جمعیت این کشور را در یک نسل از شرایط دهقانی به کارگر متخصص صنعتی تبدیل کنید و یا از نظامیان و افسران جزء خودتان یک ارتش پیچیده مدرن بسازید. این غیرممکن است. شما برای این کار به زمان احتیاج دارید. حداقل دو یا سه نسل باید بگذرد تا این برنامه‌ها عملی بشود. اگر شما بخواهید این حرکت را با شتاب انجام بدهید موجبات یک انقلاب را فراهم می‌کنید!»

من ضمن صحبت خود دوبار واژه «انقلاب» را تکرار کردم. شاه نه فقط از شنیدن این واژه تند و بار سنگین آن، بلکه از طرز بیان من تکان خورد. شاید او پیش خود چنین می‌اندیشید، که چگونه این مقام یک کشور دوست، که تجارت کمتری از او در کار حکومت دارد، به خود اجازه می‌دهد درباره اعمال او قضاوت نماید، و

فراوش می‌کند که او پس از برکناری مصدق چه اقداماتی برای بدست گرفتن مهار قدرت و مبارزه با فئودال‌های بزرگ و تعصبات مذهبی به‌عمل آورده است... چیزی در درون او می‌گذرد و بعد از اندکی تأمل آرام‌تر سخن می‌گوید: «مسئله من اینست که وقت زیادی ندارم. من مدت زیادی در قدرت نخواهم ماند. من در نظر دارم تا هفت یا هشت سال دیگر از کار کناره‌گیری کنم. در آن موقع من بیش از شصت سال خواهم داشت. من ترجیح می‌دادم که زودتر از سلطنت دست بردارم، ولی پسر من هنوز خیلی جوان است. من باید سعی کنم تا او آماده شود. اما می‌خواهم کارهای اساسی قبل از اینکه او مسئولیت را به‌عهده بگیرد انجام بشود. او در آغاز سلطنت با مشکلات زیادی مواجه خواهد شد. این به‌عهده من است که کار تغییرات و تحولات اساسی را در ایران به‌انجام برسانم و تصمیم گرفته‌ام این کار را انجام دهم.»

دیگر مطلبی برای گفتگو در این زمینه وجود نداشت. من مشکل مبارزه او را با زمان درک می‌کردم، ولی تغییر و تحول زندگی یک ملت را نمی‌توان براساس تقویم مفتضیات شخصی تنظیم کرد. آنچه او می‌خواهد انجام بدهد غیرعملی است. ولی از لحن کلام او، و جوی که در اطراف خود به‌وجود آورده است پیداست که این اندیشه خطرناک در ذهن او جا گرفته و آنچه غیرواقعی است بر واقعیات چیره شده است...»^{۸۰}

روئای عظمت‌طلبی شاه، که ژیسکار دستن آنرا با افزایش ناگهانی درآمد نفت ایران مرتبط می‌سازد، به سالهای قبل از افزایش درآمد نفت باز می‌گردد و یزیدجسته‌ترین نمونه‌های آن جشن تاجگذاری در سال ۱۳۴۶ و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در سال ۱۳۵۰ است. «باری روبین» نویسنده و محقق آمریکائی این جشن‌ها را سرآغاز عصر جدید امپراطوری در ایران می‌داند و می‌نویسد «عصر جدید امپراطوری در ایران با جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی که یادآور عظمت گذشته است آغاز می‌شود. بدنبال آن ایران سه جزیره واقع در نزدیکی تنگه هرمز (تنب بزرگ - تنب کوچک و ابوموسی) را به‌تصرف خود درمی‌آورد و بالاخره برای سرکوبی شورشیان مخالف پادشاه عمان در منطقه «ظفار» نیروی نظامی به این کشور گسیل می‌دارد. جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی واکنش‌های متفاوتی در جهان بوجود

۸۰- قدرت و زندگی (خاطرات یک رئیس‌جمهور). نوشته والری ژیسکار دستن. ترجمه

می‌آورد. مطبوعات و رسانه‌های خبری در غرب بیشتر تحت تأثیر شکوه و عظمت این جشن‌ها قرار می‌گیرند، ولی بعضی گزارش‌های خبری از عدم رضایت اکثریت مردم ایران از برگزاری این جشن‌ها و عدم تناسب آن با فقر و سطح زندگی پائین مردم حکایت می‌کند. درآمد سرانه مردم ایران در سال برگزاری این جشن‌ها در حدود ۳۵۰ دلار برآورد شده است.^{۸۱}

روابط ایران و آمریکا در این دوران، که نیکسون به مقام ریاست جمهوری آمریکا رسیده، در اوج شکوفائی است. «باری روبین» درباره این دوره از روابط ایران و آمریکا، که در زمان ریاست جمهوری جانسون او «جرالد فورد» هم ادامه می‌یابد، پس از اشاره به خرید بیش از دوازده میلیارد دلار اسلحه آمریکائی از طرف ایران در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ می‌نویسد «مشخصه بارز روابط ایران و آمریکا در دوران حکومت نیکسون، که بی‌بند و باری در فروش اسلحه هم بخشی از آن به‌شمار می‌آید روابط شخصی و دوستانه نیکسون با شاه و اعتماد کامل رئیس‌جمهور آمریکا و وزیر خارجه او به شاه بود. شاه و نیکسون از زمان حکومت آیزنهاور که نیکسون مقام معاونت ریاست جمهوری را داشت روابط دوستانه‌ای با یکدیگر برقرار کردند و این دوستی در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۸ هم که نیکسون نقشی در سیاست آمریکا نداشت ادامه یافت. نیکسون در سال ۱۹۶۸ پیش از شرکت مجدد در مبارزات انتخاباتی برای احراز مقام ریاست جمهوری به تهران مسافرت کرد و با شاه ملاقات و مذاکره نمود. پس از پیروزی نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری، شاه در سال ۱۹۶۹ به آمریکا سفر کرد و روابط دوستانه خود را با او مستحکمتر ساخت. قبل از انجام این مسافرت وزارت دفاع آمریکا طی یادداشتی برای رئیس‌جمهوری لزوم اتخاذ یک سلسله محدودیت‌ها و تدابیر امنیتی در ارسال سلاحهای پیشرفته را به ایران خاطرنشان ساخت. در همین یادداشت خطر اتکای سیاست آمریکا به یک فرد یادآوری شده بود، ولی کیسینجر که در آن موقع مشاور امنیت ملی نیکسون بود با حاشیه‌ای بر این یادداشت نظر وزارت دفاع را رد کرد. نیکسون و کیسینجر در سال ۱۹۷۲ از این هم فراتر رفتند و ضمن مسافرتی به تهران در بازگشت از مسکو دست شاه را در خرید اسلحه از آمریکا بکلی باز گذاشتند. «کیسینجر در سال ۱۹۷۳ با احراز مقام وزارت امور خارجه نقش مؤثرتری در

تعیین خط مشی سیاست خارجی آمریکا به عهده گرفت و نظریات انتقاد آمیزی که گاه و بیگاه از طرف بعضی مقامات وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا یا سازمان سیا درباره اوضاع ایران و سیاست‌های شاه ابراز می‌شد دیگر گوش شنوایی نداشت. پس از ماجرای واترگیت و استعفای نیکسون از مقام ریاست جمهوری، جرال د فورد که به جانشینی وی تعیین شده بود کیسینجر را در مقام وزارت خارجه ابقا کرد و سیاست آمریکا نسبت به ایران تغییر نیافت.»

«کیسینجر حتی پس از انقلاب ایران و سقوط شاه هم از سیاست طرفداری خود از شاه در دوران تصدی وزارت امور خارجه آمریکا دفاع کرده و در کتاب «سالهای کاخ سفید» که در سال ۱۹۷۹ منتشر شده است می‌نویسد «شاه بخوبی می‌توانست خلاء حاصل از خروج نیروهای انگلستان را از منطقه خلیج فارس پر کند و در برابر تحریکات عناصر افراطی و رادیکال و عوامل شوروی در منطقه بایستد.» کیسینجر سپس اضافه می‌کند «شاه از ما کمک نظامی بلاعوض نمی‌خواست و هزینه‌های مربوط به خرید اسلحه و تجهیز نیروهای نظامی خود را از محل درآمد نفت تأمین می‌کرد... برای آمریکا چه بهتر از این که نه فقط برای تأمین منافع حیاتی خود در خلیج فارس کمترین هزینه‌ای از جیب مالیات‌دهندگان آمریکائی نمی‌پرداخت، بلکه تولیدات کارخانه‌های اسلحه‌سازی خود را هم به قیمت خوب می‌فروخت...»

«اما مسئله‌ای که در آغاز سرازیر شدن سیل سلاحهای آمریکائی به ایران مورد توجه قرار نگرفت چگونگی تأمین هزینه خرید این تسلیحات با محدودیت درآمد نفت ایران بود. شاه برای تأمین این هزینه‌ها ابتدا کنسرسیوم نفت را برای افزایش تولید نفت ایران تحت فشار قرار داد و در این کار تاحدی موفق شد، زیرا تولید نفت ایران از متوسط روزانه ۱/۷ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۶۴ به متوسط ۵/۹ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۳ رسید و با افزایش مختصری که در قیمت نفت داده شده بود درآمد نفتی ایران در سال ۱۹۷۳ به چهار میلیارد و چهارصد میلیون دلار بالغ گردید، که در مقایسه با ۴۸۲ میلیون دلار درآمد سال ۱۹۶۴ تقریباً ۹ برابر شده بود. ولی این باده‌ها دیگر کفاف مستی شاه را نمی‌داد و در سال ۱۹۷۳ بدنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی اعراب علیه کشورهای حامی اسرائیل، شاه یکی از صحنه گردانان جریانی بود که به افزایش ناگهانی قیمت نفت به دو برابر انجامید. جهان صنعتی هنوز از این ضربه بخود نیامده بود که کشورهای عضو اوپک در یک اجلاس فوق‌العاده دیگر در آغاز

سال ۱۹۷۴ بهای نفت را مجدداً به دو برابر افزایش دادند. بدین سان بهای نفت در سال ۱۹۷۴ به نسبت سال قبل چهار برابر شد و درآمد نفت ایران، با تولید متوسط روزانه شش میلیون بشکه، در سال ۱۹۷۴ به بیست و یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار رسید، پولی که شاه می‌توانست با آن هر چه دلش می‌خواست خریداری کند.»

«افزایش درآمد نفت و سرازیر شدن سیل دلارهای نفتی به فساد مالی در ایران ابعاد گسترده‌ای می‌دهد. با وجود پرداخت میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی برای خرید اسلحه، پول فراوانی برای اجرای برنامه‌های عمرانی و اقتصادی و اجتماعی وجود دارد، ولی سوءاستفاده‌های کلان در خرج این پول‌ها ثروت عده‌ای از بازرگانان و مقاطعه‌کاران را با ارقام نجومی بالا می‌برد. در این سوءاستفاده‌ها بسیاری از اعضای خانواده سلطنتی هم سهیم هستند که نام پرنسس اشرف خواهر دوقلوی شاه بیش از همه در این میان بر سر زبانهاست.»

«روش ایران در مسئله نفت، و نقشی که شاه در گروه تندرو اوپک بازی می‌کرد کم‌کم موجبات عدم رضایت آمریکا را فراهم آورده بود. در ژانویه سال ۱۹۷۳ شاه ضمن نطقی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید خود اعلام کرد که ایران تصمیم گرفته است کنترل کامل صنعت نفت را بدست خود بگیرد و نقش کنسرسیوم نفت را در اداره صنعت نفت ایران محدود سازد. این تصمیم با مخالفت و اعتراض دولت آمریکا و کمپانیهای نفتی مواجه شد، ولی تهران به این اعتراض‌ها اعتنایی نکرد. در اواخر سال ۱۹۷۳ و اوائل سال ۱۹۷۴ هم ایران در چندین برابر شدن قیمت نفت از طرف اوپک نقش مهمی بازی کرد و تلاش آمریکا برای متوقف ساختن روند افزایش قیمت نفت بی‌نتیجه ماند. بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی شاه از اوپک و سخنان پرنیش و کنایه و تحریک آمیزی که بر زبان می‌راند واکنش‌هایی در واشنگتن بوجود آورد و از آن جمله ویلیام سایمون وزیر خزانه‌داری آمریکا با بکار بردن کلمات تند و اهانت آمیزی درباره شاه بحرانی در روابط دو کشور بوجود آورد، ولی کیسینجر موضوع را رفع و رجوع کرد و پیشنهاد سایمون درباره محدود ساختن فروش اسلحه به ایران و مشروط ساختن آن به تعدیل سیاست نفتی ایران هم عملی نشد. کیسینجر مخالف جدی این پیشنهاد بود و می‌گفت «شاه برای خرید اسلحه از آمریکا پول می‌دهد و اگر ما به او اسلحه ندهیم او آنرا از فروشندگان دیگر اسلحه که در پی فرصتی برای ربودن این بازار از دست آمریکا هستند تهیه خواهد کرد... با این کار آمریکا هم بازار و هم نفوذ سیاسی و موقعیت

استراتژیک خود را در ایران از دست خواهد داد.»

«افزایش درآمد نفت ایران به میزان چهار تا پنج برابر و وابستگی روزافزون آمریکا به نفت وارداتی، که بتدریج با کل تولیدات داخلی آمریکا برابری می‌کرد، شاه را در موقعیتی قرار داد که دیگر می‌توانست از موضع قدرت سخن بگوید. سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های او دیگر توأم با نیش و کنایه به کشورهای صنعتی غرب و هند و اندرز به زمامداران این کشورها برای جلوگیری از تلف کردن «ماده شریف» نفت و کنترل و نظارت بر سودهای کلان کمپانیهای نفتی بود. برکناری نیکسون از مقام ریاست جمهوری آمریکا هم تغییر زیادی در این رابطه بوجود نیاورد و هنگامی که جerald فورد رئیس‌جمهور جدید آمریکا از وی خواست قیمت نفت را کاهش دهد شاه پاسخ داد که نخست کشورهای صنعتی باید بهای کالاهای صادراتی خود را کاهش دهند و طرحی برای تثبیت قیمت نفت و مواد اولیه و کالاهای صنعتی با یکدیگر ارائه کرد.»

«افزایش حجم صادرات آمریکا به ایران، که علاوه بر اسلحه شامل کالاهای گوناگون صنعتی می‌شد، و گسترش فعالیت کمپانیهای آمریکائی در ایران عامل مهمی در حفظ روابط نزدیک و دوستانه بین دو کشور، علیرغم نارضائی از بعضی سیاستهای شاه بود. ولی در کنگره آمریکا انتقاد از شاه و صادرات بی‌رویه اسلحه به ایران بتدریج بالا می‌گرفت. یکی از این منتقدین «لی هامیلتون» رئیس کمیسیون خاورمیانه در کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا بود که حجم صادرات اسلحه به ایران را با نیازهای ایران منطبق نمی‌دانست و در یکی از جلسات بحث این کمیته درباره مسائل خلیج فارس گفت «در صدور اسلحه به ایران پیش از اینکه نیاز این کشور و توانائی نیروی نظامی ایران برای بکار بردن این سلاحها مورد توجه قرار گیرد، جذب دلارهای نفتی و بازپس گرفتن قسمتی از آنچه در ازاء خرید نفت به ایران پرداخت شده مورد نظر است.»^{۸۲}

۸۲- جنگ قدرتها در ایران - بقلم باری روبین، ترجمه محمود طلوعی، ... صفحات



اوج غرور و سرمستی

و آغاز نغمه‌های مخالف رژیم در خارج

سال ۱۹۷۵، که شاه اولین سال در آمد نفتی بیست میلیارد دلاری خود را در پشت سر نهاده، اوج قدرت و غرور و سرمستی شاه است. در آغاز این سال، که مصادف با زمستان سال ۱۳۵۳ بود، شاه برای استراحت و اسکی به ویلای خصوصی خود در «سن موریتز» سوئیس رفت. هنگام اقامت در سن موریتز، ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه تلفنی با او تماس گرفت و شاه را برای یک دیدار خصوصی به پاریس دعوت کرد. شاه گفت که برنامه‌های او فشرده است و فرصت مسافرت به پاریس را ندارد، ولی خیلی خوشحال خواهد شد که از رئیس جمهور فرانسه در ویلای خود پذیرائی کند. رد دعوت رئیس جمهور فرانسه از طرف شاه، برای او خیلی ناگوار بود، ولی ژیسکار دستن، به علت مشکلاتی که چهار برابر شدن قیمت نفت و احتمال افزایش مجدد آن برای فرانسه بوجود آورده بود ناچار بود شاه را تحمل کند و برای دیدن او به سن موریتز برود. جریان این مسافرت و چگونگی برخورد تلخ و غرورآمیز شاه را با رئیس جمهور فرانسه در صفحات پیش خواندیم، هر چند شاه در پایان این سفر به ژیسکار دستن وعده داد که بر حجم خریدهای خود از فرانسه خواهد افزود و فرانسویها را در ساختن نیروگاه‌های اتمی ایران مشارکت خواهد داد.

در اسفند ماه سال ۱۳۵۳، شاه به دو اقدام غیرمنتظره در سیاست داخلی و خارجی دست زد و در هر دو مورد دوستان غربی خود، بخصوص آمریکائیا و همچنین اسرائیلیها را از خود رنجاند. اقدام غیر مترقبه او در سیاست داخلی، تشکیل حزب

رستاخیز و برهم زدن سیستم چند حزبی در ایران بود، که با معیارهای غربی دموکراسی پارلمانی تطبیق نمی‌کرد، و اقدام دیگر سازش پیش‌بینی نشده و غیر منتظره او با صدام حسین معاون رئیس‌جمهور عراق در کنفرانس سران کشورهای صادرکننده نفت در الجزیره بود که با سیاست مشترک آمریکا و اسرائیل در مورد ادامه تشنج و اختلاف در روابط ایران و عراق و گرفتار ساختن دولت عراق در جنگ با کردهای شمال آن کشور تطبیق نمی‌کرد و امنیت اسرائیل را از جانب عراق به خطر می‌انداخت. علاوه بر آن شاه با تصمیمات کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره، که درست در جهت خلاف منافع و خواسته‌های آمریکائیه‌ها و کشورهای صنعتی دیگر غرب بود، موافقت کرد و انتظارات کشورهای غربی را برای ایفای یک نقش تعدیل‌کننده در این کنفرانس برنیآورد. اینک درباره هر سه موضوع، که در تحولات بعدی ایران تا مرحله انقلاب آثار و نتایج مهمی بر جای گذاشتند، توضیحات بیشتری به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تصمیم به انحلال احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران و تشکیل حزب واحدی بنام «رستاخیز»، تصمیمی بود که شاه رأساً، و احتمالاً تحت تأثیر تلقینات بعضی از محارم خود مانند علم اتخاذ نمود و نخست‌وزیر وقت هویدا به احتمال نزدیک به یقین از آن اطلاع نداشت. این تصمیم روز یازدهم اسفند سال ۱۳۵۳، در جلسه‌ای با حضور رهبران احزاب سیاسی وقت و مدیران مطبوعات در کاخ نیاوران اعلام شد. از مقامات دولتی و درباری فقط هویدا (به‌عنوان دبیرکل حزب ایران نوین نه نخست‌وزیر) و علم وزیر دربار و معینیان رئیس دفتر مخصوص شاه در این جلسه حضور داشتند. مدعوین این جلسه قبلاً از موضوع تشکیل آن اطلاع نداشتند و مدیران مطبوعات که قبل از عزیمت به کاخ نیاوران، برای صرف ناهار به یکی از رستوران‌های تهران دعوت شده بودند گمان می‌کردند که برای یک مصاحبه مطبوعاتی به حضور شاه احضار شده‌اند.

نویسنده در آن تاریخ یک مجله تخصصی درباره مسائل بین‌المللی بنام «مسائل جهان» منتشر می‌کردم و به‌عنوان مدیر این مجله برای حضور در جلسه مورد بحث دعوت شده بودم. گزارشی که درباره جریان این جلسه به نظر خوانندگان خواهد رسید مشاهدات و مسموعات شخصی نویسنده در این جلسه است و شرح آنرا از این جهت ضروری می‌دانم که درباره بحث و گفتگوی شاه با حاضران این جلسه، که بدستور خود شاه از پخش آن جلوگیری شد، تابحال مطلبی منتشر نشده، درحالی‌که نقل بعضی از نکات آن برای ثبت در تاریخ ضروری به نظر می‌رسد.

در یکی از سالن‌های کاخ نیاوران، که برای تشکیل این جلسه اختصاص داده شده بود از قبل پروژکتورها و دوربین‌های تلویزیونی نصب شده و ظاهر امر از یک کنفرانس مطبوعاتی حکایت می‌کرد، ولی حضور دو نفر غیرمطبوعاتی (دبیران کل حزب مردم و حزب پان‌ایرانیست) قابل توجیه نبود. پیش از اینکه شاه در جلسه حضور یابد هویدا هم وارد سالن شد و در گوشه بالای سالن نشست. این امر نیز از نظر حاضران جلسه غیرعادی به نظر می‌رسید، زیرا حضور نخست‌وزیر در جلسه مصاحبه مطبوعاتی شاه طبیعی نبود، و بعلاوه در مراسمی که شاه و نخست‌وزیر هر دو در آن حضور می‌یافتند، معمول بر این بود که نخست‌وزیر همراه شاه و بدنبال او وارد جلسه بشود، درحالی‌که این بار با او هم مانند یکی از مدعوین رفتار شده بود و در قیافه هویدا آثار ناراحتی از این رفتار بخوبی مشاهده می‌شد.

هویدا هم مانند سایرین مدتی در انتظار ماند تا اینکه شاه از در شرقی سالن وارد شد، و بدنبال او علم و معینیان هم وارد شده و در گوشه دیگری از سالن در سمت مقابل هویدا نشستند. شاه در نهایت غرور سخنان خود را درباره پیشرفت‌هایی که در سایه رهبری او نصیب کشور شده و نقشه‌هایی که برای آینده مملکت دارد آغاز کرد و پس از شرح این مقدمات، تصمیم خود را درباره ایجاد سیستم یک حزبی در کشور اعلام داشت. سخنان شاه در آن جلسه، که همانشب از رادیو تلویزیون پخش شد و در روزهای بعد مورد بحث و تفسیر مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی و خارجی قرار گرفت، بطور خلاصه متضمن این استدلال بود که چون تعدد احزاب و گروه‌های سیاسی موجب شده است فرصت‌های مساوی در اختیار افراد قرار نگیرد و اشخاص لایقی که در احزاب اقلیت هستند، از احراز مقاماتی که در انحصار حزب اکثریت است محروم مانده‌اند، لذا بجای احزاب موجود حزب واحدی تشکیل خواهد شد که فرصت‌های مساوی را برای خدمت به مملکت در اختیار همگان بگذارد. هویدا، بطور کاملاً محسوسی، از این تصمیم شاه که در واقع علیه حزب حاکم ایران نوین، یعنی حزبی که هویدا در رأس آن قرار داشت اتخاذ شده بود، یکه خورد، ولی شاه بلافاصله او را از ناراحتی درآورد و خود هویدا را به‌عنوان دبیر کل حزب واحد منصوب نمود!

شاه اصول اساسنامه و مرامنامه حزب جدید را هم خود تدوین و اعلام نمود و گفت که این حزب بر سه اصل وفاداری به نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت استوار خواهد بود. شاه همچنین گفت که همه مردم ایران باید در این حزب

واحد ملی شرکت کنند و افزود کسانی که مخالف اصول اعلام شده هستند می‌توانند گذرنامه خود را گرفته به هر کجای دنیا که می‌خواهند بروند! شاه این امتیاز را هم برای کسانی که قصد جلای وطن دارند قائل شد که آنها را از پرداخت عوارض خروج از کشور، که در آن زمان هزار تومان بود، معاف نمود!

شاه بعد از این اظهارات، به قطبی مدیرعامل رادیو تلویزیون اشاره کرده و گفت میکروفون‌ها و دوربین‌های رادیو تلویزیون را ببندند و سپس خطاب به حاضران جلسه گفت اگر سئوالی دارید مطرح کنید! این تذکر شاه حاکی از این بود که مایل نیست مطالبی که مطرح می‌شود منتشر شود و بعد از طرح چند سؤال که باب طبع او نبود موکداً گفت که اینجا مجلس مصاحبه مطبوعاتی نیست و مطالب مورد بحث نباید در جایی منتشر بشود.

مهمترین نکته‌ای که از این جلسه بیاد دارم سخنان تند شاه در پاسخ به سئوالی درباره حدود آزادی مطبوعات و اشاره او به آیت‌الله خمینی بود، که ربطی به موضوع سؤال نداشت و در آن موقع خیلی عجیب و بی‌مورد به نظر می‌رسید. سالها بود که مطبوعات اجازه بردن نام آیت‌الله خمینی را نداشتند، و کسی هم گمان نمی‌کرد که در آینده تغییری در این رویه داده شود. باوجود این اشاره نابجای شاه به آیت‌الله خمینی و لحن خشم‌آلود او هنگام بردن نام ایشان، نشان می‌داد که داغ آیت‌الله خمینی هنوز برای شاه تازگی دارد و به احتمال زیاد در همان روزها خبرهای تازه‌ای از فعالیت‌های آیت‌الله خمینی، یا پخش نوارهای سخنان ایشان در نجف به گوش شاه رسیده بود که او را بی‌اختیار به نشان دادن چنین عکس‌العملی وادار ساخته بود.

در این جلسه سئوالات مختلفی مطرح شد، که تکرار همه آنها در اینجا موردی ندارد، ولی اشاره به چند سؤال و پاسخ شاه به آنها ضروری به نظر می‌رسد. آقای پزشکپور که به عنوان رهبر حزب پان‌ایرانیست در آن جلسه شرکت کرده بود سئوالی به این مضمون مطرح کرد که آیا فعالیت احزاب مختلف با قبول سه اصل موردنظر اعلیحضرت اشکالی دارد؟ شاه با لحنی خشم‌آلود پاسخ داد که معلوم می‌شود شما به حرفهای من توجه نکرده‌اید، اگر قرار باشد باز هم احزاب مختلف فعالیت کنند و بازی اقلیت و اکثریت تکرار شود چه فرقی با حالا خواهد داشت؟... زهتاب‌فرد مدیر روزنامه «اراده آذربایجان» سؤال ظریفی به این مضمون مطرح کرد که اگر قرار باشد همه افراد ملت مکلف به عضویت در حزب جدید باشند، پس به نظامیان هم اجازه شرکت و

فعالیت در این حزب را خواهید داد؟ شاه گفت نه ارتش نباید در سیاست دخالت کند. محمود عنایت مدیر مجله «نگین» سئوالی مطرح کرد که تصور می‌کنم در زمینه انطباق سیستم یک حزبی با قانون اساسی و حدود آزادی نشر عقاید و افکار بود. شاه از پاسخ به این سئوال طفره رفت و مطالب دیگری را در پاسخ عنایت عنوان کرد که ربطی به موضوع سئوال نداشت. عنایت به گمان اینکه شاه متوجه سئوال او نشده، سئوال خود را تکرار کرد، و این بار شاه با عصبانیت و جمله‌ای به این مضمون که «اینقدر مزخرف نگوئید و ننویسید» او را وادار به سکوت نمود.

من که پهلوی عنایت نشسته بودم، سئوالی به این مضمون آماده کرده بودم که اعلیحضرت سیستم جدید یک حزبی را با اظهار نظر منفی خود درباره حکومت‌های تک حزبی که در موارد مختلف، از جمله کتاب «مأموریت برای وطنم» عنوان فرموده‌اند چگونه توجیه می‌نماید؟^{۸۳} و برای طرح این سئوال هم قبلاً دست بلند کرده بودم. اما وقتی که به من اشاره شد سئوال خود را مطرح کنم، سئوال خود را خوردم و گفتم اعلیحضرت در پاسخ سئوالات همکاران دیگر پاسخ سئوال مرا هم داده‌اند! در واقع پاسخ شاه به سئوال عنایت، پاسخ به همه کسانی بود که تصور می‌کردند در یک محیط بسته و در جلسه‌ای که بدستور خود اعلیحضرت مذاکرات آن در جایی منتشر نمی‌شد می‌توانند آزادانه سخن بگویند.

اعلام سیستم تک حزبی در ایران، همانطور که انتظار می‌رفت، انعکاس نامطلوبی در جهان داشت و گامی دیگر از طرف شاه در جهت تثبیت حکومت دیکتاتوری در ایران تلقی گردید. البته دو حزب اکثریت و اقلیت سابق هم نمایندگان دو جناح از هیئت حاکمه بودند و رهبران هر دو حزب با نظر شاه تعیین شده و هر دو مطیع اوامر ملوکانه بودند، باوجود این وجود همین سیستم چند حزبی و انتقاداتی که بعضاً در مجلس و مطبوعات از دولت به عمل می‌آمد یک «ظاهر» دمکراسی به رژیم داده بود و می‌توانست

۸۳- شاه در کتاب خود تحت عنوان «مأموریت برای وطنم» سیستم تک حزبی را مخصوص کشورهای کمونیستی یا فاشیستی خوانده و آنرا محکوم می‌کند. ظاهراً بعد از تشکیل حزب رستاخیز متوجه این موضوع شده و در چاپهای بعدی کتاب این قسمت از نوشته‌های شاه را سانسور کردند!

حداقل در تبلیغات خارجی رژیم مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. تبدیل سیستم چند حزبی به سیستم یک حزبی نه تنها هیچ سودی برای رژیم در بر نداشت، بلکه رژیم را از یک حربه تبلیغاتی برای توجیه و معرفی خود به عنوان یک نظام دمکراتیک محروم ساخت و در انتخابات بعدی، با محدود ساختن کاندیداها به تعداد معینی نامزدهای حزب واحد و محروم ساختن دیگران از فعالیت‌های انتخاباتی، قانون اساسی علناً مورد تجاوز قرار گرفت.

شاه فردای روزیکه تشکیلات حزب واحد رستاخیز و انحلال احزاب سیاسی دیگر کشور را اعلام داشت برای شرکت در کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک عازم الجزیره شد و با توافق غیر منتظره‌ایکه در جریان جلسات این کنفرانس با صدام حسین معاون رئیس‌جمهور عراق به عمل آورد شگفتی تازه‌ای آفرید. برخلاف آنچه بعدها گفته شد، زمینه ملاقات و مذاکره بین شاه و صدام حسین قبل از تشکیل کنفرانس الجزیره فراهم شده بود، و این ادعا که مبتکر این ملاقات و سازش «بومدین» رئیس‌جمهور الجزایر بوده و شاه و صدام حسین قبلاً از قصد رئیس‌جمهور الجزایر اطلاع نداشته‌اند به این دلیل عنوان شد که خودداری شاه را از مشورت یا «کسب اجازه» قبلی در این مورد از آمریکائیا توجیه نماید. برای اینکه به درجه اهمیت این مسئله برای آمریکا و اسرائیل و چگونگی توافقی‌های ایران و آمریکا درباره عراق، پیش از توافق شاه و صدام حسین در الجزیره، پی‌بیریم ابتدا به نوشته «باری روبین» محقق آمریکائی درباره این مسئله، که مستند به اسناد وزارت خارجه آمریکا است، اشاره می‌کنم و سپس نتایج توافق الجزیره را در روابط ایران با آمریکا و اسرائیل بررسی می‌نمائیم. باری روبین با اشاره مختصری به سابقه مسئله کردها چنین می‌نویسد:

«یک واقعه مهم در روابط ایران و آمریکا در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۵ شورش کردهای شمال عراق و توافق پنهانی آمریکا با ایران درباره حمایت از این شورش است. کردها یک قوم غیر عرب هستند که در سرزمین‌های مجاور یکدیگر در کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه پراکنده شده‌اند و زبان و مذهب و آداب و رسوم مشترکی دارند. ایران و ترکیه در اوائل دهه ۱۹۷۰ با کردها مسئله‌ای نداشتند، ولی دو میلیون کرد ساکن شمال عراق با حکومت بغداد در حال جنگ بودند. آمریکا از دولت عراقی که یک سیاست افراطی در برابر اسرائیل در پیش گرفته بود و با امضای یک قرارداد دوستی و اتحاد پانزده ساله با شوروی یکی از پایگاه‌های اصلی نفوذ شوروی در

خاورمیانه به شمار می‌آمد دل خوشی نداشت و ایران هم که در معرض تحریکات و خرابکاری عوامل عراقی در مرزهای جنوبی خود بود از هر کاری که موجب تضعیف حکومت بغداد گردد استقبال می‌نمود. این وحدت نظر موجبات یک توافق پنهانی بین تهران و واشنگتن را درباره کمک به شورشیان کرد شمال عراق فراهم آورد.»

«توافقی که درباره کمک آمریکا به کردهای شمال عراق از طریق ایران به عمل آمد بقدری محرمانه بود که حتی اعضای شورای امنیت ملی آمریکا هم در جریان آن قرار نگرفتند. فقط کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور و چندتن از وزیران کابینه و مقامات سیا در جریان این برنامه بودند و ترتیبات ارسال کمک برای کردها نیز در سفر «جان کانالی» وزیر خزانه‌داری آمریکا به تهران و ملاقاتهای وی با شاه و سایر مقامات مسئول ایرانی داده شد. از جمله این کمک‌ها اسلحه و مهمات ساخت شوروی و چین به ارزش دهها میلیون دلار بود که در جنگ ویتنام بدست آمریکائیکها افتاده بود، زیرا می‌بایست چنین وانمود شود که کردها این سلاحها را در جنگ با نیروهای عراقی به غنیمت گرفته یا از منابع دیگری بدست آورده‌اند. ملامصطفی بارزانی رهبر شورشیان کرد با دریافت این کمکها تشجیع شد و گمان کرد که آمریکا از اصل استقلال کردستان حمایت می‌کند.»

«کردها گرفتاری بزرگی برای دولت عراق بوجود آورده بودند و اسرائیل هم از این بابت راضی بود، ولی شاه در ماه مارس سال ۱۹۷۵ بطور غیرمنتظره و غافلگیرکننده‌ای با عراق کنار آمد... شاه که از عواقب پیروزی شورشیان کرد شمال عراق و تقویت فکر ایجاد یک کردستان مستقل در منطقه نگران بود از میانجیگری الجزایر استقبال کرد و طرفین متعهد شدند که از کمک به دشمنان رژیم طرف مقابل خودداری نمایند. این توافق شامل حل اختلافات مرزی و قطع جنگ تبلیغاتی بین دو طرف نیز بود. آمریکا در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت. کردها بحال خود رها شدند و در برابر حملات سنگین ارتش عراق، که پس از این توافق آغاز گردید، از مواضع خود عقب‌نشینی کردند. عده‌ای به خاک ایران گریختند و بقیه به شرایط دولت عراق گردن نهاده و تسلیم شدند...»^{۱۴}